

پژوهش تاریخی - تطبیقی در سازه‌های اجتماعی نکته‌ای روش‌شناختی در ضمن یک مثال تاریخی

محمدمسعود سعیدی^۱

چکیده

سازه‌های اجتماعی مفاهیم چندبعدی، انتزاعی و غالباً نوینی هستند که برای بیان بسیاری از واقعیت‌های زندگی انسانی، بلکه برای سنجش و مطالعه علمی آنها تدوین شده‌اند. بررسی واقعیت این مفاهیم در اسناد و مدارک باقیمانده از گذشته، پژوهشگر تاریخ را با مسأله ناهم‌سطح بودن افق هرمنوتیک بین عصر حاضر و عصر صدور سند مواجه می‌کند. واژه‌های نوین کنونی، یا در عصر صدور سند وجود ندارند و یا بر مفاهیم دیگری غیر از مفاهیم نوین اجتماعی دلالت می‌کرده‌اند. در این جا، این پرسش مطرح می‌شود که پژوهشگر تاریخ برای مطالعه تاریخی در گونه مفاهیم چه باید بکند؟ این پرسش، پرسشی روشی و مرتبط با منطق یا متدولوژی علم تاریخ و در قلمرو فلسفه علم تاریخ است. محقق تلاش می‌کند تا به روش منطقی پاسخی معرفت‌شناختی پیشنهاد کند. نتیجه این بررسی متدولوژیک و در واقع، یافته تحقیق این پیشنهاد است که پژوهشگر برای هم‌سطح شدن و برقراری

^۱ استادیار پژوهشگاه اسلام تمدنی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، تهران، ایران،

m.saeedi@isca.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۷/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۰



هماهنگی تفسیری میان خود و منابع تاریخ می‌بایست گام‌هایی را بپیماید. نخست، تعریفی نظری و تحلیلی از سازه مورد نظر در راستای اهداف پژوهش ارائه کند و سپس این تعریف را به معرف‌هایی در راستای هم‌سطح شدن با منابع تاریخی بازگرداند. گاه نتیجه این روش چنان امکانی را برای پژوهشگر فراهم می‌کند که می‌تواند علاوه بر بررسی مقطعی سازه، آن را به نحو تطبیقی نیز مطالعه نماید.

واژه‌های کلیدی: سازه اجتماعی، پژوهش تاریخی - تطبیقی، معرف، بحران مشروعیت، قاجار، پهلوی

۱. مقدمه

امروزه، بسیار اتفاق می‌افتد که جستجوگر تاریخ مجبور می‌شود تا به کمک اسناد و مدارک تاریخی، پژوهشی را درباره مفاهیم اجتماعی پیچیده و انتزاعی، و یا سازه‌های جامعه‌شناختی و سیاسی تدارک ببیند. به عنوان مثال، چه بسا، مورخ بخواهد مفاهیمی نظیر ملی‌گرایی، فرهنگ، محافظه‌کاری، اصلاح‌طلبی، میانه‌روی، عدالت اجتماعی، سازمان اجتماعی، آیین (روحیه) مردم‌سالاری، بحران اجتماعی یا سیاسی، تورم، رکود، رانت‌خواری، وابستگی، تراز بازرگانی، بازار انحصاری، روشنگری یا روشنفکری، ناآرامی اجتماعی، تنش سیاسی، قوم‌مداری، بی‌هنجاری، احیاگری، پوچ‌گرایی، توسعه یا پیشرفت، برابری خواهی، حاکمیت ملی، تابعیت محلی، اعتماد اجتماعی و بسیاری مفاهیم دیگر را از لابلاهای اسناد و مدارک تاریخی بیابد، و توصیف و تبیینی درباره واقعت خارجی این‌گونه مفاهیم در دوره‌های تاریخی دور یا نزدیک ارائه کند، مثلاً بداند که آیا در دوره حکومت شاه عباس صفوی برابری خواهی در میان مردم وجود داشته یا خیر، و اگر وجود داشته است، چگونه و به چه میزان و تحت تأثیر چه عواملی بوده است؟ و یا این که آیا جناح سیاسی راست و چپ و یا پدیده‌های اصلاح‌طلبی و میانه‌روی و تندروی در میان رجال سیاسی اواخر دوره قاجار وجود داشته است یا خیر و در صورت اول، به چه اشکالی بروز کرده است؟

مسلم است که واژه‌هایی نظیر واژه‌های بالا در زبان و ادبیات و در نتیجه، در گزارشات و اسناد بسیاری از دوره‌های تاریخی گذشته وجود ندارد، بلکه گاه مفهوم مدلول و محتوای کامل این گونه واژه‌ها نیز پدیده‌هایی نوظهور هستند که تحقق همه‌جانبه آن‌ها بیشتر مربوط به دوران معاصر است و در گذشته - دست‌کم به طور کامل - تحقق خارجی نداشته‌اند، تا پژوهشگر به آسانی به منابع و اسناد مکتوب و نوشتارها مراجعه کند و به کمک گزارش‌های

مستقیماً مرتبط با پدیده‌های مورد نظر، بتواند درباره آن‌ها اظهار نظر نماید. بنابراین، در این جا این پرسش مطرح می‌شود که محقق برای تحقیق تاریخی در مفاهیم و سازه‌های نوین اجتماعی چه روشی را باید درپیش گیرد تا بتواند تا آن جا که توانایی انسانی اجازه می‌دهد، به طور منطقی و بی‌طرفانه به واقعیت این پدیده‌ها نزدیک شده و شناختی حتی‌المقدور موثق از آن‌ها فراهم آورد؟

پاسخ به این پرسش روش‌شناختی (methodological) است. این گونه مباحث در قلمرو فلسفه علم بررسی می‌شوند و ماهیتی فلسفی از نوع معرفت‌شناختی دارند. همچنین، پرسش حاضر چون توصیفی است و نه تبیینی (بیان علت یک رخداد تاریخی)، نیازی به بیان فرضیه نداریم. در این تحقیق نمی‌خواهیم پاسخی احتمالی به پرسش دهیم (فرضیه) و بعد به دنبال منابع تاریخی مرتبط برای آزمون آن پاسخ برویم. این مبحث مطالعه‌ای میان‌رشته‌ای مرتبط با تاریخ، جامعه‌شناسی و معرفت‌شناسی است که محقق به این جهت که طی پژوهشی در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی نیازمند آن شد، به دنبال پاسخش رفت و پیشنهادی برای آن در متون مرتبط نیافت.

۲. پاسخی معرفت‌شناختی در چارچوب مفاهیم اجتماعی

مفاهیم (concepts) اجتماعی - فرهنگی، سیاسی و اقتصادی - نظیر مفاهیمی که بیان شد، معمولاً در زبان و فرهنگ عمومی ظهور پیدا کرده و متداول می‌شوند. البته، غالباً این گونه مفاهیم علاوه برای معنای متعارف و متداول خود، به‌عمد و آگاهانه، برای یک منظور خاص علمی، از یک معنای افزوده‌ای نیز برخوردار می‌گردند. به مفاهیم چندبُعدی که به این ترتیب، دانشمندان برای بررسی‌ها و سنجش‌های دقیق علمی تعریف و تدوین می‌کنند، سازه (construct) می‌گویند (کرلینجر ۱۳۷۷: ۶۱-۶۲). مفاهیم و سازه‌های اجتماعی اولاً پیچیده و چندبُعدی هستند، ثانیاً انتزاعی و غیرانضمامی می‌باشند؛ ابعاد و اجزاء این گونه مفاهیم، غالباً عقلی و ذهنی بوده و نامحسوس می‌باشند. بالاخره، این که اگر چه ممکن است که تمام یا لاقلاً بخشی از محتوای اصلی این مفاهیم در برخی از دوره‌های تاریخی موجود باشد، خود این واژه‌ها، در بیشتر دوره‌های تاریخی گذشته، یا اصلاً وجود ندارند، و یا به مفهومی دیگر به کار برده می‌شدند. در این صورت، مفهوم یا سازه اجتماعی که برای پژوهش در یک دوره تاریخی برگزیده شده، معمولاً بعد از دوره تاریخی مورد نظر شکل گرفته، و یا معنای واژه مورد نظر بعد از دوره تاریخی مذکور دگرگون شده، و معنای کنونی

آن که مورد کاوش علمی است، در آن دوره مورد توجه نبوده است. احتمالات بالا که کم یا بیش در مورد بیشتر مفاهیم و سازه‌های جدید اجتماعی مطرح می‌شود، پژوهش تاریخی در مورد بسیاری از پدیده‌ها و واقعیت‌های اجتماعی را که ممکن است امروزه برای مورخ اجتماعی مهم باشند، دشوار می‌سازد. پس چه باید کرد؟

دو نکته تقریباً روشن است؛ از طرفی، پژوهشگر تاریخ برای مطالعه پدیده‌های مورد دلالت مفاهیم و سازه‌های اجتماعی، نمی‌تواند به سادگی، به دنبال واژه‌هایی که هم‌اکنون بر این مفاهیم دلالت دارند، اسناد و مدارک را بکاود؛ این واژه‌ها معمولاً در اسناد و مدارک تاریخی یا وجود ندارند، و یا به معنای دیگری به کار برده شده‌اند. از طرف دیگر، محقق تاریخ لازم نیست که این مفاهیم را به امور محسوس و قابل مشاهده و بین‌الذهانی (intersubjective) برگرداند، یعنی لازم نیست آن‌ها را کاملاً در قالب‌های تجربی همگانی تعریف عملیاتی (operational definition) کرده و به گزاره‌های مشاهده‌ای تبدیل نماید، و بعد به دنبال گزارشات تاریخی از آن امور مشاهده و محسوس بگردد. این کار اگر چه اختلاف تفسیر بین محقق و گزارشگر متن یا نویسنده سند را به حداقل ممکن می‌رساند، ولی تقریباً در تمام موارد مربوط به سازه‌های اجتماعی چنین کاری ممکن نیست، و لاقلاً، باعث از بین رفتن بخش مهمی از محتوای مورد نظر می‌گردد، زیرا همان طور که گفته شد این مفاهیم غالباً پیچیده، چندبعدی، انتزاعی و ذهنی هستند و بنابراین، نمی‌توان آن‌ها را به طور کامل، به امور تجربی و محسوس تعریف نمود. راه چاره راهی بینابین است. برای پژوهش تاریخی - تطبیقی در مفاهیم پیچیده و سازه‌های اجتماعی، دست کم سه گام ذیل را باید پیمود:

۱. ۲. گام اول: نخست، تعریفی از سازه مورد نظر ارائه می‌دهیم. در این تعریف، چند نکته باید رعایت شود. این تعریف باید هم تعریف نظری واژه در دانش تخصصی مربوط را مورد توجه قرار دهد، هم اهداف پژوهش تاریخی و پرسش مورد نظر تحلیلگر را فراموش نکند، و هم به سطح فهم و دانش گزارشگران و نویسندگان متون تاریخی که قرار است منبع تحقیق باشند، توجه داشته باشد. یعنی اولاً چنین تعریفی نمی‌تواند از تعریف نظری و تخصصی واژه و مفهوم مورد نظر دور شود و با آن بیگانه گردد، زیرا در غیر این صورت، تحقیق در آن سازه اجتماعی نخواهد بود، ثانیاً روشن است که باید پاسخگوی هدف پژوهش تاریخی مورد نظر باشد، ثالثاً پژوهشگر لازم است این را مد نظر داشته باشد که می‌خواهد این تعریف را به معرف‌هایی (indicators) مناسب بازگرداند و آن معرف‌ها را

در متون تاریخی جستجو نماید. مسلماً چنین معرف‌هایی می‌بایست - بنا بر توضیحی که خواهد آمد - در سطح فهم و اندیشه صاحبان متن‌های تاریخی مربوط باشند. حاصل رعایت این ملاحظات، در دشوارترین شرایط، تعریفی اسمی یا قراردادی از سازه اجتماعی مورد نظر خواهد بود که ممکن است به اندازه‌ای که به هدف پژوهش آسیب نرساند - با مفهوم نظری و تخصصی آن تفاوت اندکی داشته باشد!

۲.۲. گام دوم: بعد از ارائه یک تعریف مناسب، تلاش می‌کنیم تا - اگر ممکن است - تعریف را به مؤلفه‌ها و اجزاء ساده‌تری تجزیه کنیم. هدف از این کار فراهم آوردن معرف‌هایی است که حضور آن‌ها در یک مقطع یا دوره تاریخی، از تحقق مفهوم و سازه مورد نظر در آن زمان خبر می‌دهد. بنابراین، به دست آوردن معرف‌های مناسب و گویا اگر بدون تجزیه هم ممکن باشد، کافی خواهد بود. آن چه مهم است این است که معرف‌ها باید به گونه‌ای باشند که پژوهشگر اطمینان پیدا کند که فهم گزارشگر و نویسنده سند از معرف، با فهم معاصر از آن تقریباً یکسان است. اصطلاحاً پژوهشگر باید معرف‌هایی را ملاک قرار دهد که مطمئن باشد در آن معرف‌ها، با گزارشگر و نویسنده متن، به لحاظ هرمنوتیک هم‌افق است.

۲.۳. گام نهایی، بررسی و مقایسه: اگر دو گام بالا با دقت برداشته شود، نه تنها تحلیلگر تاریخ را در بررسی وضعیت تاریخی سازه مورد نظر توانا می‌سازد، بلکه حتی در بسیاری از موارد به او این امکان را می‌دهد که دوره‌ها یا مقاطع مختلف تاریخی را به لحاظ وضعیت آن سازه اجتماعی مقایسه نماید (تاریخ تطبیقی).

۳. نمونه‌ای برای به کارگیری روش پیشنهادشده

نمونه ذیل بیشتر برای ممارست روش بالا تشریح می‌شود، نه لزوماً برای نتیجه‌گیری تاریخی. این نمونه‌ای از پژوهش تاریخی - تطبیقی در یک سازه اجتماعی - سیاسی است. فرض می‌کنیم در یک پژوهش در تاریخ سیاسی می‌خواهیم وضعیت مشروعیت حکومت را در دو مقطع تاریخی - پادشاهی مظفرالدین شاه قاجار، همزمان با آغاز جنبش مشروطه، و سلطنت محمدرضا پهلوی، همزمان با جنبش ملی و کودتای ۲۸ مرداد - بررسی و مقایسه کنیم. قصد اصلی ما دقیقاً بررسی میزان آمادگی جامعه برای گذار دموکراتیک در این دو مقطع است، و از پیش، با مراجعه به متخصصان دانش سیاسی می‌دانیم که یکی از مراحل تحقق شیوه‌های اداره مردم‌سالارانه جامعه، فروپاشی نظم اقتدارگرا بعد از شکل‌گیری

بحران‌های اجتماعی است، و همچنین می‌دانیم که یکی از این بحران‌ها بحران مشروعیت است (بشیریه ۱۳۸۷: ۹۴-۱۰۰). اکنون می‌خواهیم وضعیت بحران مشروعیت (یک سازه اجتماعی - سیاسی مرکب از دو واژه) را در دوره قاجار، مقارن با اولین جنبش مشروطه‌خواهی در ایران بررسی کرده، و آن را با وضعیت بحران مشروعیت در دوره پهلوی دوم، مقارن با جنبش ملی شدن صنعت نفت مقایسه کنیم:

۱. ۳. گام اول: همان طور که گفته شد، نخست، مقصود خود را از بحران مشروعیت در ضمن یک تعریف نظری و تخصصی روشن می‌کنیم. ممکن است به جهت پیچیده بودن مفهوم به تدریج و به کمک متخصصان اجتماعی به چنین تعریفی دست یابیم. روسو در *قرارداد اجتماعی* به مفهومی اشاره می‌کند که امروزه آن را مشروعیت (legitimacy) می‌نامند. می‌گوید: «قدرتمندترین فرد نیز برای دوام حاکمیتش به قدر کافی نیرومند نیست، مگر این که قدرت [خود] را به حق، و اطاعت [از خود] را به وظیفه تبدیل نماید» (Rousseau 1782: 3). مشروعیت به طور خلاصه، به عنوان این تبیین در نظر گرفته می‌شود که چرا مردم از کسانی که بر مسند قدرت هستند یا مدعی اقتدار بر آنها هستند، اطاعت می‌کنند (راش ۱۳۷۷: ۵۶-۶۳). به عبارت دیگر، در مناسبات نابرابر قدرت بین فرمانروایان و فرمانبرداران، می‌توانیم آنچه را که حق فرمان دادن فرمانروایان و وظیفه فرمان بردن فرمانبرداران را توجیه می‌کند، مشروعیت بنامیم.

بحران مشروعیت هنگامی محقق می‌شود که ایدئولوژی مشروعیت‌بخش رژیم موجود رنگ می‌بازد و تحول در افکار عمومی یا لاقط در افکار بخش مهمی از مردم، موجب می‌شود که آن ایدئولوژی دیگر موجه و پذیرفتنی به نظر نرسد. به قول هابرماس (۱۹۷۵)، مشروع‌سازی یک نظام فکری است که از نظام سیاسی موجود پشتیبانی می‌کند. مشروع‌سازی‌ها نظام سیاسی را در حاله‌ای از رمز و راز می‌پوشاند تا کسی پی‌نبرد که در پشت پرده چه اتفاق‌هایی رخ می‌دهد. مشروع‌سازی‌ها که نوعاً، از جهت نظری با یک نظام فکری دیگر تقویت می‌شوند، به وضع موجود مشروعیت می‌بخشند (ریترز ۱۳۷۴: ۲۰۶).

بنابراین، بحران مشروعیت را این‌چنین تعریف می‌کنیم: عدم موفقیت حکومت در مشروع‌سازی، یعنی عدم موفقیت حکومت در تمسک به مقوله‌هایی از فرهنگ عمومی که برای ایجاد یک نظام فکری توجیه‌کننده حکومت لازم هستند.

هانتینگتون با استفاده از تجارب تاریخی سده ۲۰ م نوع دیگری از مشروعیت را معرفی می‌کند. وی اظهار می‌کند که رژیم‌های اقتدارگرا که به مرور زمان مشروعیت خود را رو به

کاهش و زوال می‌بینند، مجبور می‌شوند تا به کارآیی و عملکرد (اجرای اقدامات و سیاست‌های برآورده‌کننده انتظارات مردم) به عنوان یک اصل برای کسب مشروعیت - اگر چه نه به عنوان منبع اصلی مشروعیت - متوسل شوند (Huntington 1991: 50, 259). چنین مشروعیتی که می‌توان آن را مشروعیت اجرایی (performance legitimacy) نامید، ممکن است نقش مهمی در بقای رژیم‌های اقتدارگرا بازی کند. در این صورت، بحران مشروعیت اجرایی را می‌توان مترادف با ناکارآمدی دانست و آن را به شرایطی اطلاق کرد که حکومت در انجام آنچه عموم مردم جامعه مورد نظر، آن را جزء وظایف مهم حکومت و دولت می‌دانند، ناموفق عمل می‌کند، مثلاً نمی‌تواند امنیت جانی و مالی، و آسایش عمومی را تأمین کند، در فراهم کردن شرایط مساعد اقتصادی، تأمین اشتغال، تثبیت نسبی قیمت‌ها، توزیع عادلانه ثروت و ایجاد رفاه مادی مردم موفق نیست، و یا در برخورد با بیگانگان و حفظ مرزهای جغرافیایی و بلکه حفظ مرزهای فرهنگی و ارزشی مردم خود، عملکرد درستی ندارد، و در نتیجه روز به روز بر نارضایتی مردم از دولت و حکومت افزوده می‌شود.

۲.۳. گام دوم: به منظور معرفی‌سازی می‌بایست مشروعیت را بیشتر تحلیل کنیم. ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی در بحث از اقتدار، سه نمونه آرمانی مشروعیت را شناسایی می‌کند: رژیم‌های گذشته نوعاً حق حاکمیت خود را بیشتر بر سنت‌ها - مثل دین و قانون الهی، یا سلطنت موروثی - بنا می‌کردند (مشروعیت سنتی). در عصر نوین، رژیم‌ها سعی دارند مشروعیت خود را بیشتر بر مبنای خواست مردم استوار سازند. خواست مردم ممکن است از مجرای یک انقلاب و فداکاری نسبت به یک رهبر انقلابی با ویژگی‌های برجسته (مشروعیت کاریزماتیک)، و یا از مجرای نهادهای دموکراتیک و قوانین مصوب (مشروعیت عقلانی - قانونی) مبنای مشروعیت یک رژیم قرار گیرد (آرون ۱۳۶۴: ۶۰۱-۶۰۲؛ کوزر ۱۳۷۲: ۳۱۱-۳۱۰؛ راش ۱۳۷۷: ۵۸-۵۹). با توجه به این که ما در صدد بررسی بحران مشروعیت در حکومت مظفرالدین شاه قاجار و محمدرضا پهلوی (تا کودتای ۲۸ مرداد) می‌باشیم، مشروعیت کاریزماتیک و مشروعیت عقلانی - قانونی مصداق ندارد. وجود ویژگی‌های شخصی کاریزماتیک در این دو نفر، در مخیله هیچ مورخی نگنجدیده است. به علاوه، پر واضح است که در دو دوره مورد بحث (قبل از امضای مشروطه و قبل از جنبش ملی) از یک رژیم دموکراتیک متعهد به اصول مردم‌سالاری نیز خبری نیست تا از مشروعیت

عقلانی - قانونی بحث کنیم. پس آن چه باقی می ماند، بررسی مشروعیت سنتی و همچنین مشروعیت اجرایی منقول از هانتینگتون است.

در عمل و واقعیت خارجی، مشروعیت به طور کلی، خصوصاً مشروعیت سنتی رابطه‌ای وثیق با هویت اجتماعی مردم جامعه دارد. سنت‌ها تا در هویت اجتماعی مردم نفوذ نکرده باشند و بخشی از آن نشده باشند، نمی‌توانند مبنای مشروعیت قرار گیرند. هویت اجتماعی مبنایی استوار برای مشروعیت یک رژیم سیاسی پایدار فراهم می‌کند، و حکومت‌گران معمولاً مشروعیت خود را با تکیه بر یک یا چند عنصر از عناصر هویت اجتماعی مردم در سطحی کلان پایه‌ریزی می‌کنند. از زمانی که ناسیونالیسم و ملی‌گرایی در دولت‌های نوین ملی، به عنوان عامل اولیه تعیین‌کننده گرایش‌ها و رفتار سیاسی، عمدتاً بعد از انقلاب فرانسه اهمیت شایانی پیدا کرد (لوئیس ۱۳۸۱: ۳۲۳-۳۳۶؛ کاتم ۱۳۷۱: سی و چهار)، تکیه رژیم‌های سیاسیبر هویت اجتماعی مردم در سطح ملی و بهره‌برداری از احساسات ملی‌گرایانه ایشان نیز اهمیت بیشتری یافت. در تعریف بحران مشروعیت گفتیم عدم موفقیت حکومت در تمسک به مقوله‌هایی از فرهنگ عمومی که برای ایجاد یک نظام فکری توجیه‌کننده حکومت لازم هستند. بنابراین، می‌توانیم برای بررسی بحران مشروعیت در دو مقطع تاریخی مورد نظر، به مؤلفه‌ها و عناصر هویت ایرانیان مراجعه کرده، و موفقیت یا عدم موفقیت حکومت قاجار و پهلوی را در تمسک و توسل به آن‌ها - بنا بر گزارش متون تاریخی - تعیین می‌کنیم.

محققان، هویت ایرانیان را پس از ورود اسلام دارای سه مؤلفه عمده و محوری می‌دانند: (۱) مذهب و آیین تشیع که عوامل متعددی زمینه گسترش آن را در ایران فراهم کردند، و این آیین تا اندازه زیادی این منطقه جغرافیایی را در احساس و اندیشه از بقیه دنیای اسلام منزوی ساخت، (۲) زبان پارسی که با سابقه طولانی مکتوب خود، همواره در مقابل تسلط زبان‌های دیگر در این منطقه مقاومت کرده است، و بالاخره، (۳) سرزمین و سرگذشت مشترک که یادآور تاریخ شکوه و عظمت پادشاهان هخامنشی و ساسانی، و اساطیر و حماسه‌های قهرمانان و پهلوانان گذشته است (بنائی ۱۳۸۱: ۲۴-۴۸؛ آبراهامیان ۱۳۸۹: ۱۶-۲۳-۲۱، ۱۷؛ جعفریان ۱۳۸۱: ۷-۱۴). بنابراین، چگونگی عملکرد حکومت مظفرالدین شاه قاجار و پهلوی دوم در تقویت یا تضعیف سه عنصر بالا را می‌توان به عنوان معرف‌های بحران مشروعیت سنتی و مشروعیت ملی‌گرایانه، در منابع تاریخی مورد کاوش قرار داد.

همچنین، با توجه به تعریفی که از بحران مشروعیت اجرایی ارائه دادیم (شرایطی که حکومت در انجام آن چه عموم مردم آن را جزء وظایف مهم حکومت و دولت می‌دانند، ناموفق عمل می‌کند)، معرف آن را نارضایتی عمومی (یا بخش مهمی از مردم) از عملکرد حکومت قرار می‌دهیم؛ به بیان دقیق‌تر، گزارش مورخان از نارضایتی گسترده مردم، یا گزارش ایشان از عملکردها و سیاست‌هایی که معمولاً و در نظر صاحب‌نظران (به طور بین‌ذهنی) موجب نارضایتی عمومی می‌شود، معرف بحران مشروعیت اجرایی خواهد بود.

۳.۳. گام نهایی، بررسی و مقایسه بحران مشروعیت سنتی و ناسیونالیستی: گزارش‌های تاریخی حاکی از آن است که قاجاریان تلاش کردند تا با تمسک به مؤلفه‌های اصلی هویت ایرانیان، یعنی مذهب شیعه و زبان پارسی و عظمت شاهنشاهی باستانی مشروعیت خود را تضمین نمایند. به عنوان نمونه‌ای مختصر، به اطلاعات تاریخی ذیل توجه کنید.^۱

شاهان قاجار در لوای مذهب پنهان شده، خود را حامیان شیعه، حافظان قرآن، ولی‌امر مؤمنین و حاملان شمشیر علی علیه‌السلام می‌خواندند، و سفرهای زیارتی و تبلیغی متعددی به زیارتگاه‌های امامان و بزرگان شیعه انجام دادند، حرم برخی از امامان را بازسازی و تکمیل نمودند، و مراکز دینی و مدارس علمیه را مورد حمایت قرار داده، مراسم سالانه ماه محرم را تشویق و مخارج آن را تأمین می‌کردند. به علاوه، شاهان قاجار به تدریج شیوه زندگی ایلاتی را رها کردند تا به سنن باستانی شاهنشاهان باز گردند، بر تخت طاووس می‌نشستند و به قول موریه از «میراث باشکوه شاهان باستان تقلید می‌کردند». ایشان از احساسات باستانی ایرانیان استفاده می‌کردند، نقالی و شاهنامه‌خوانی را تشویق نموده و سلطنت را ادامه دودمان اسطوره‌ای کیانی خواندند. نام قهرمانان اثر فردوسی - کامران، بهمن، اردشیر و جهانگیر - را بر پسران‌شان می‌گذاشتند و نسب خود را به پارتیان باستان رساندند. آیین نوروز را با آتش‌بازی جشن گرفته، قصرهای خود را با الهام از عناصر معماری دوره ساسانی و هخامنشی تزیین می‌کردند. نشان شیر و خورشید را طراحی کردند و آن را نماد «تمایز بین خیر و شر از دوران زردشت» خواندند. البته در نشان باستانی شیر و خورشید، شمشیر دو لبه حضرت علی علیه‌السلام را در دست شیر قرار دادند. شاهان قاجار دستور دادند که به شیوه پادشاهان هخامنشی و ساسانی تمثال‌های عظیمی از ایشان بر دیواره کوه‌ها کنده شود. افزون بر این، قاجارها مستوفیان ایرانی را در سازمان اداری دربار به‌کار گرفتند و زبان پارسی را زبان مراسلات اداری کشور قرار دادند (آبراهامیان ۱۳۸۹: ۴۰-۴۸-۴۶، ۴۳؛ بنائی ۱۳۸۱: ۲۴-۲۶).

اما گزارش مورخان حاکی از آن است که در عمل، چاره‌جویی‌های قاجاریان برای کسب مشروعیت با شکست مواجه شد. به عنوان نمونه‌ای کوتاه، حامد الگار می‌گوید که عالمان شیعه در دوره قاجار حکومت رسمی و دولت را بر حق نمی‌دانستند و رهبران بزرگ مذهبی شاهان را غاصبان حاکمیت خداوندی می‌دانستند. اندیشه نیابت عامه عالمان [از امام زمان علیه‌السلام] فقه شیعه را به نوعی تکامل رسانده و نقش مجتهد را در رهبری امت و حتی حکومت بر امت تثبیت نموده بود (الگار ۱۳۶۹: ۲۳-۲۴، ۴۸-۵۰). این گزارش نشان می‌دهد که شاهان قاجار و من جمله، مظفرالدین‌شاه نتوانستند به کمک مؤلفه مذهبی هویت اجتماعی مردم ایران مشروعیتی برای خود دست‌وپا کنند. ایشان از مؤلفه‌های ایرانی-باستانی هویت ایرانیان نیز برای تحصیل مشروعیت طرفی نیستند. به چند نمونه بسیار مختصر دیگر از گزارشات تاریخی که می‌تواند معرف این واقعیت باشد توجه کنید؛ مظفرالدین‌شاه و دیگر شاهان قاجار نه یک بروکراسی گسترده و متمرکز داشتند، و نه یک ارتش دائمی و نیرومند (آبراهامیان ۱۳۸۸: ۴۹-۵۳)، بلکه انفعال و وادادگی در برابر قدرت‌های بیگانه و فساد زیاد دربار (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۷۰: ۸۷-۱۰۷)، از ویژگی‌های بارز مظفرالدین‌شاه و اکثر شاهان قاجار بود. این خصوصیات گویای این واقعیت است که آن‌ها فرسنگ‌ها از افتخارات گذشته ایران باستان و شکوه و عظمت شاهنشاهان پیشین دور بوده‌اند، و نمی‌توانستند از این طریق نیز مشروعیتی برای حکومت خود کسب کنند. وقتی سید جمال واعظ، خطیب معروف جنبش مشروطه می‌گوید: «... روزهای گذشته همه چیز داشتیم و اکنون همه را از دست داده‌ایم ... به ما به صورت ملت‌ی بزرگ نگاه می‌کردند ... شاه ما شاهنشاه نامیده می‌شد و امروزه تا بدان حد تنزل نموده‌ایم که همسایگان شمالی و جنوبی معتقدند که مملکت ما مستملکه آن‌ها است ...» (معاصر ۱۳۴۷: ۲۲۳)، به همین نکته اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که گرچه نهاد سلطنت هنوز از مؤلفه‌های هویت ایرانی و دارای ارزش است، شاهان قاجار نتوانسته‌اند از آن برای کسب مشروعیت خود بهره ببرند.

محمدرضا پهلوی (تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش) نیز توانست به کمک مؤلفه‌های هویت مردم ایران (مذهب شیعه و زبان پارسی و عظمت شاهنشاهی باستانی) مشروعیتی برای خود کسب کند. گزارش ذیل که از چند متن تاریخی تلخیص شده، نمونه‌ای بسیار ساده از چگونگی ارتباط او با این مقوله‌ها است:

رژیم پهلوی به طور مشخص غیردینی بود و غالباً با روحانیت شیعه اختلاف داشت. همچنین، این رژیم از سابقه پادشاهی جافتاده و مقبولی در بین مردم برخوردار نبود. رضاخان با کودتای ۱۲۹۹ ش / ۱۹۲۱ م و اعمال زور، گام به گام، تمام قدرت را در اختیار گرفته بود و یک رژیم استبدادی را زیر لوای ظاهری مشروطه ایجاد کرده بود. پسرش محمدرضا نیز که منصوب غربی‌ها به حساب می‌آمد، گر چه، در ابتدا سعی کرد با اجرای اقداماتی مردم را از بازنگشتن استبداد مطمئن کرده و خود را از حکمرانی مستبدانه پدرش ناراضی نشان دهد، ولی خیلی زود تلاش‌هایش را بر خلاف قانون اساسی به تضعیف مجلس و بیشتر کردن سهم خود از قدرت معطوف ساخت. ضعیف و بی‌اثر شدن رژیم نوپای مشروطه در ۱۹۱۱ م / ۱۲۹۰ ش، تحت فشار روسیه و انگلیس و در پی آن دوره تسلط انگلیس، احساسات ناسیونالیستی را در ایران به بُعدی پررنگ‌تر از هویت اجتماعی مردم تبدیل کرد. رضاشاه اگر چه با کمک نیروهای خارجی به قدرت رسید، تلاش کرد تا از این احساسات استفاده کند. او همانند مصطفی کمال آتاتورک در ترکیه خود را یک ملی‌گرا نشان داد و گام‌هایی را در جهت تقویت ایران در برابر نیروهای خارجی، سامان دادن به اوضاع آشفته مملکت بعد از جنگ جهانی اول و ایجاد احساس غرور ملی برداشت. در عین حال، بسیاری از ایرانیان کودتای رضاخان را در ۱۹۲۱ م / ۱۲۹۹ ش، ساخته و پرداخته انگلیسی‌ها می‌دانستند، و مهم‌تر این که رضاشاه با دمکرات‌های دوره مشروطه که از نظر ایرانیان هوادار دگرگونی، ناسیونالیست‌های واقعی آن زمان بودند، از در مخالفت درآمد و در نهایت سرکوبشان ساخت. محمدرضا نیز طی جنگ جهانی دوم و با تجاوز مشترک انگلیس و شوروی، به تاج و تخت رسیده بود. در طول جنگ و تا پایان سال ۱۹۴۶ م / ۱۳۲۵ ش، نیروهای خارجی بخش‌های وسیعی از ایران را یا در اشغال داشتند و یا غیرمستقیم آن را کنترل می‌نمودند، و شاه جوان نیز فعالانه نسبت به بریتانیا و ایالات متحده چاپلوسی و اظهار بندگی می‌کرد. در نتیجه، محمدرضا پهلوی به طور گسترده‌ای به عنوان آلت دست قدرت‌های خارجی قلمداد می‌شد، و بنابراین، نمی‌توانست خود را به عنوان سردمدار آرمان‌های ملی گرایانه جلوه دهد (گازیوروسکی ۱۳۷۹: ۳۰۶-۳۱۵؛ آبراهامیان ۱۳۸۸: ۷۹-۸۰، ۲۰۳-۱۲۸، ۳۴۵-۲۱۶؛ کاتم ۱۳۶۸: ۴۶-۴۳، ۷۲).

تا این جا در مقام مقایسه، تنها می‌توانیم این گونه اظهار نظر نماییم که به لحاظ مشروعیت سنتی و مشروعیت ناسیونالیستی، هر دو رژیم در بهره‌برداری از مؤلفه‌های هویت اجتماعی ایرانیان (و از جمله ملیت)، برای تحصیل مشروعیت ناموفق بودند. با توجه به این که

مشروعیت امری کاملاً انتزاعی و مرتبط با اذهان و روان انسان‌ها است، قضاوت کردن در باره اینکه بحران مشروعیت سلطنت در جنبش مشروطه شدیدتر بوده است یا در جنبش ملی شدن نفت، صرفاً بر مبنای اطلاعات منابع تاریخی موجود، کاری به غایت دشوار یا نشدنی است. اما این مقایسه در مورد مشروعیت اجرایی قدری آسان‌تر است و می‌توان احتمالاتی را مرجح دانست.

بررسی و مقایسه بحران مشروعیت اجرایی: گزارش‌های موجود در متون تاریخی مستقیم یا غیرمستقیم حاکی از وجود نارضایتی گسترده و عمیق در دوره سلطنت مظفرالدین‌شاه است. در ذیل، از چند منبع تاریخی نمونه‌هایی مختصر نقل شده است که بیانگر نارضایتی عمومی یا عملکردهایی است که اطمینان داریم برای مردم آن روزگار نیز نارضایتی عمومی در پی داشته است.

شکست‌های نظامی پادشاهان قاجار در سده ۱۹ م به امتیازات دیپلماتیک - مثل از دست دادن گرجستان، ارمنستان و افغانستان در معاهداتی مثل گلستان، ترکمانچای و قرارداد پاریس - منجر شد، امتیازات دیپلماتیک، امتیازات تجاری را به دنبال آورد، امتیازات تجاری راه‌های نفوذ اقتصادی را هموار ساخت و نفوذ اقتصادی نیز بیشتر بازارهای شهری را تهدید نمود، و در نتیجه، آشفتگی‌های اجتماعی شدیدی پدید آمد. واردات انبوه محصولات کارخانه‌ای خارجی به ویژه منسوجات، صنایع سنتی را تضعیف کرد. با خودداری دولت از وضع تعرفه‌های حمایتی، نارضایتی و مخالفت تولیدکنندگان بومی بیشتر شد. به علاوه، بازرگانان خارجی از امتیازاتی مانند تخفیف عوارض گمرکی برخوردار بودند، لذا نه تنها تولیدکنندگان بومی بلکه بازرگانان ایرانی نیز ناراضی بودند. ایران نه تنها به بازار فروش محصولات خارجی تبدیل شده بود، بلکه نقش تهیه و تأمین مواد اولیه ارزان و تغذیه صنایع رو به توسعه اروپا را نیز به عهده گرفته بود. آثار مخرب تولید برای بازار بین‌المللی، آن هم در شرایطی که تعیین قیمت، نوع تولید و سایر خصوصیات در اختیار طرف خارجی بود، به زودی آشکار شد و قحطی‌های مکرر - که احتکار توسط تجار و حکام وقت بر دامنه‌ی آن می‌افزود - زندگی دهقانان و شهرنشینان فقیر ایران را مورد تهدید قرار داد. مظفرالدین‌شاه از همان سیاست‌های اقتصادی غیر مردمی سلف خود، پیروی می‌کرد. از همه مهم‌تر، کسر روز افزون بودجه بود که از سال ۱۸۹۲ م / ۱۲۷۱ ش و بیشتر به خاطر زیاده‌روی‌های شاه شروع شده بود. همچنین، قرضه‌هایی که با وثیقه‌گذاری بعضی از درآمدها و واگذاری سایر امتیازها از خارج دریافت می‌شد، از استقلال مملکت می‌کاست. ملک‌المورخین (لسان‌السلطنه) که

نویسنده‌ای از همان دوران مشروطه است، گزارشی از وقایع روزانه بین جلوس مظفرالدین‌شاه تا آغاز مشروطه را در دو اثر خود - *مرآت الوقایع*، و *یادداشت‌ها و خاطرات عبدالحسین خان سپهر* - آورده است. این نویسنده طرفدار جنبش مشروطه نبوده و در سیاست هم دخالتی نداشته، بلکه کتاب اول خود را رسماً به شاه تقدیم کرده است. در عین حال، وقایع و حوادث گزارش شده در این دو اثر عمق سردرگمی و آشفتگی و ناتوانی دولت را در برخورد با امور روزمره حکومتی و شدت ظلم حاکمان و گسترش فساد در بین آنان را می‌فهماند (آبراهامیان ۱۳۸۸: ۶۵-۶۷، ۷۱-۷۷، ۹۰-۱۰۴؛ رزاقی ۱۳۶۷: ۴-۱۰؛ عیسوی ۱۳۶۲: ۲۶؛ کاتوزیان ۱۳۸۴: ۴۸-۵۲).

اما مدارک تاریخی نشان می‌دهند که با به قدرت رسیدن رضاخان (۱۹۲۵ م / ۱۳۰۴ ش) بخش قابل توجهی از ناکارآمدی‌های دوره قاجار که موجبات نارضایتی عمومی را فراهم کرده بود، تا حدودی اصلاح شد. توجه به چند نمونه این واقعیت را روشن می‌کند: تواناسازی دولت شاخص اساسی عصر رضاشاه، و مهم‌ترین ره‌آورد ایدئولوژیک وی، تأکید بر نظم، انضباط و قدرت دولت بود. با ایجاد یک نظام مالیاتی و گمرکی پیشرفته - به کمک یک هیئت مالی امریکایی - در وزارت مالیه، درآمدهای دولت روند افزایشی یافت. رضاشاه سال‌های حکومتش را با شکل‌گیری یازده وزارتخانه کامل به پایان رساند و برای نخستین بار، نفوذ دولت در استان‌ها مشاهده می‌شد. البته، سلطه مطلق او بر نظام سیاسی، عمده‌تأ از طریق تبدیل مجلس از یک مرکز قدرت آریستوکراتیک به یک مجلس کاملاً فرمایشی و فرمان‌بردار صورت پذیرفت. با این همه، طی دوره حکومت او پیش شرط‌های ساختاری لازم برای سازماندهی حکومتی کارساز رفته‌رفته پدیدار گشت. اگر روش مستبدانه رضاشاه در طرح‌ریزی و اجرای اصلاحات نادیده گرفته شود، می‌توان گفت که در این دوره، تجدد و نوگرایی در کشور تا حدی صورت تحقق به خود گرفت: تعداد مؤسسات آموزشی غیردینی و آموزش عالی رو به افزایش نهاد، شهرنشینی و شهرسازی توسعه یافت، نظم و امنیت مستقر شد، ساختار قضایی جدید و دولتی جایگزین دادگاه‌های سنتی و غیررسمی گردید، راه‌ها، راه‌آهن و وسایل ارتباطی بنا گذارده شد، کارخانه‌های صنعتی به راه افتاد، در نظام پولی و بانکداری تحولاتی به وقوع پیوست، و بنیان اجتماعی - فرهنگی ناسیونالیسم ایرانی تحکیم و تقویت گردید. در واقع، یک تلاش نه‌زیاد مهم توانسته بود مملکت را از وضع ایستا و رکود خود در آورد. از دیدگاه صرفاً اقتصادی، و در مقایسه با فروپاشی و رکود دوره قاجار، حکومت پهلوی، یک دوره پیشرفت سریع اقتصادی

و اجتماعی محسوب شده است (آبراهامیان ۱۳۸۹: ۱۳۰-۱۷۹؛ عظیمی ۱۳۸۷: ۱۴-۱۵؛ عیسوی ۱۳۶۲: ۵۹۱-۵۹۸). البته، توسعه و پیشرفتی که در دوره رضاشاه آغاز شد، یک توسعه وابسته محسوب می‌شود.^۳ در هر صورت، پهلوی دوم در سال ۱۳۲۰ ش / ۱۹۴۱ م وارث حکومتی شد که قبلاً برخی از ساختارهای لازم برای یک حکومت کارآمد در آن پایه‌ریزی شده بود، لذا اساساً با بسیاری از ناکارآمدی‌های حکومت پادشاهان قاجار که موجبات نارضایتی عمومی از حکومت را فراهم می‌کرد، مواجه نبود. در مجموع، می‌توان چنین نتیجه گرفت که بحران مشروعیت اجرایی، یعنی عملکردها و سیاست‌هایی که موجب نارضایتی عمومی از حکومت می‌شود، در هر دو دوره جنبش مشروطه و ملی شدن نفت وجود داشته است، ولی ظاهراً با اصلاحاتی که رضاشاه به وجود آورد، و دوره‌ای از توسعه وابسته را تحقق بخشید، بخشی از جنبه‌های ناکارآمد موجود در دولت قاجار، پیش از جنبش ملی اصلاح شده بود. بنابراین، در کل می‌توان این احتمال را مرجح دانست که بحران مشروعیت در حکومت مظفرالدین‌شاه و جنبش مشروطه شدیدتر از آن در دوره پهلوی دوم و جنبش ملی بوده است.

۴. نتیجه‌گیری

امروزه، مفاهیم و سازه‌های اجتماعی که محصول اندیشمندان علوم مختلف اجتماعی اعم از جامعه‌شناسی، اقتصاد، تاریخ، روانشناسی و ... است، در مباحث علمی و برای بیان واقعیات جوامع انسانی رواج قابل توجهی پیدا کرده است. انجام پژوهش تاریخی در این مفاهیم و سازه‌ها فعالیتی بین‌رشته‌ای محسوب می‌شود، و ایجاب می‌کند که پژوهشگر تاریخ با علوم مختلف اجتماعی آشنایی داشته باشد، و این مفاهیم و سازه‌ها را عالمانه بشناسد، و بتواند سازه مورد نظر خود را به طور کامل و دقیق تحلیل کند. او می‌بایست نخست، تعریفی تخصصی از مفهومی که موضوع تحقیق‌اش است ارائه کند، به طوری که هم از مفهوم اصلی دور نشود و هم هدف پژوهش تأمین گردد و هم بتواند تعریف را به اموری برگرداند که برای نویسندگان متونی که منبع او خواهند بود، قابل فهم متقابل باشد. در این صورت، پژوهشگر تاریخ علاوه بر این که می‌تواند گزارشی به قدر امکان مقرون به واقع از سازه مورد نظر ارائه نماید، همچنین معمولاً به علت تحلیل دقیق موضوع این توانایی را نیز می‌یابد که واقعیت مورد نظر را در مقاطع یا دوره‌های مختلف تاریخی مقایسه کند.

کتابنامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۸)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، تهران: نشر مرکز.
- آرون، ریمون (۱۳۶۴)، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- الگار، حامد (۱۳۶۹)، *دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار*، مشهد: انتشارات توس.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷)، *گذار به مردم‌سالاری*، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بنائی، محسن (۱۳۸۱)، *جای پای اساطیر در کیستی ایرانیان*، ص ۱۵-۵۰ در *امیر رضایی (ویراستار) خودکامی ملی در عصر جهانی شدن*، تهران: قصیده‌سرا.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۱)، *هویت ایرانی در کشاکش تحولات سیاسی ایران در چهار قرن اخیر*، ص ۲۷-۵ در *گروه تحقیقات سیاسی اسلام (گردآورنده)*، *مؤلفه‌های هویت ملی در ایران*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی (۱۳۷۰)، *نهضت مشروطه ایران بر پایه اسناد وزارت امور خارجه*، تهران: واحد نشر اسناد.
- راش، مایکل (۱۳۷۷)، *جامعه و سیاست، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه منوچهر صبوری، قم: سمت.
- رزاقی، ابراهیم (۱۳۶۷)، *اقتصاد ایران*، تهران: نشر نی.
- رفیع پور، فرامرز (۱۳۷۸)، *کند و کاوها و پنداشته‌ها*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ریتزر، جرج (۱۳۷۴)، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- سو، آوین ی. (۱۳۷۸)، *تغییر اجتماعی و توسعه*، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- عظیمی، فخرالدین (۱۳۸۷)، *بحران دموکراسی در ایران ۱۳۲۰-۱۳۳۲*، ترجمه عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی و بیژن نوذری، تهران: نشر آسیم.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۲)، *تاریخ اقتصادی ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.

کاتم، ریچارد (۱۳۶۸)، *ناسیونالیسم در ایران قرن بیستم* و دکتر محمد مصلق، ص ۳۵-۳۳، در جیمز بیل و ویلیام راجر لويس (گردآورنده)، *مصلق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی*، ترجمه عبدالرضاهوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران: نشر نو.

کاتم، ریچارد (۱۳۷۱)، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات کویر. کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۴)، *تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

کرلینجر، فرد، ان. (۱۳۷۷)، *مبانی پژوهش در علوم رفتاری*، ج ۱، ترجمه حسن پاشا شریفی و جعفر نجفی زند، تهران: انتشارات آوای نور.

کوزر، لوئیس (۱۳۷۲)، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.

گازیوروسکی، مارک جی. (۱۳۷۹)، *مشروعیت رژیم و امنیت ملی*، مورد مربوط به حکومت پهلوی در ایران، ص ۳۰۳-۳۳۰ در ادوارد ای. آزر و چونگ این مون (گردآورنده)، *امنیت ملی در جهان سوم*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

لوئیس، برنارد (۱۳۸۱)، *خاورمیانه، دو هزار سال تاریخ از ظهور مسیحیت تا امروز*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر نی.

معاصر، حسن (۱۳۴۷)، *تاریخ استقرار مشروطیت در ایران*، ج ۱، بی جا: انتشارات ابن سینا
Huntington, Samuel P. (1991), *The Third Wave, Democratization in the Late Twentieth Century*, USA: University of Oklahoma Press.
Rousseau, Jean Jacques (1762) 1782, *The Social Contract or principles of Political Right*, Translated by G. D. H. Cole, public domain.

پی‌نوشت‌ها

^۱ ارائه تعریف قراردادی به جهت تأمین اهداف پژوهش، امری کاملاً معتبر و مقبول در جامعه علمی و روش تحقیق است (برای مطالعه بیشتر، بنگرید به رفیع‌پور ۱۳۷۸: ۱۴۴).

^۲ مقصود فقط تمرین روش در ضمن یک مثال است، لذا در این مقاله، به جهت سهولت، فقط به مختصری از اطلاعات منابع دست دوم اکتفا می‌شود.

پژوهش تاریخی - تطبیقی در سازه‌های اجتماعی... ۱۷

۳ در مطالعات وابستگی، توسعه وابسته - شامل برخی از موفقیت‌های اقتصادی کشورهای پیرامونی و رونق داخلی آنها - امری پذیرفته شده است. البته محدودیت‌ها و عواقب چنین توسعه‌ای نیز مورد توجه قرار گرفته است (برای مطالعه بیشتر، بنگرید به سو ۱۳۷۸: ۱۶۰-۲۰۱).

